گفت‌وگوی «جوان» با خواهر شهید محمدحسین(ناصر) بدخشان ظهوری از فعالان انقلابی

جانباز انقلاب شهید دفاع مقدس شد

شهید بدخشان ظهوری در تظاهرات انقلابی از ناحیه چشم راست جانباز شده بود

گویا شهید بدخشان ظهوری از سطح سواد بالایی برخوردار بودند. ایشان تحصیلات‌شان را تا چه مقطعی ادامه دادند؟

قبلش عرض کنم که ما در خانه محمدحسین را ناصر صدا می‌زدیم. ناصر تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در تهران به پایان رساند و چون استعداد خوبی داشت بعد از گرفتن مدرک دیپلم، بار اول در کنکور قبول شد و دو سال در دانشگاه رشته حسابداری خواند، اما بعد یک اتفاق تلخ رخ داد و برادر بزرگ‌ترمان بر اثر تصادف از دنیا رفت. بعد از این حادثه، ناصر درسش را نیمه تمام گذاشت و مدتی بعد دوباره در کنکور شرکت کرد و این بار تحصیلاتش را در رشته کامپیوتر ادامه داد و موفق به اخذ لیسانس کامپیوتر شد.

گفت‌وگوی ما در ایام دهه فجر منتشر می‌شود، چطور شد برادرتان در تظاهرات انقلابی جانباز شد؟

ما خانواده تقریباً پر جمعیتی داشتیم. دو خواهر و چهار برادر بودیم و خانواده ما از نظر اقتصادی در وضع متوسطی قرار داشت. محمدحسین فرزند چهارم خانواده و متولد ۱۷ مهر ۱۳۳۰ در شهرستان رشت بود. هنگام انقلاب ایشان یک جوان ۲۶، ۲۷ ساله و تحصیلکرده بود. بعد از تولد محمدحسین (ناصر) خانواده از رشت به تهران کوچ کردند و در تهران زندگی می‌کردیم. همین حضور در مرکز باعث شد ناصر زودتر وارد جریان انقلاب شود. سال ۵۷ برادرم در شرف اعزام به خارج بود تا آنجا درسش را ادامه بدهد، اما چند روز مانده به رفتنش به دلیل اوج گرفتن مبارزات انقلابی منصرف شد و در ایران ماند تا او هم به جریان مبارزه علیه رژیم طاغوت بپیوندد. از آن به بعد در اغلب تظاهرات انقلابی شرکت می‌کرد و نهایتاً در آذر ۱۳۵۷ هنگامی که کارگران و کارمندان شرکت نفت به علت کشتاری که در حرم مطهر امام رضا(ع) در ۲۹ آبان ۱۳۵۷ رخ داده بود، تظاهرات کردند، برادرم هم در آن تظاهرات شرکت کرد. آن روز مأموران به سمت مردم تیراندازی کردند. ناگهان گلوله‌ای به چشم برادرم اصابت کرد. تقدیر الهی بود که یکی از دوستانش او را در آن موقعیت دید و بدن مجروحش را از دست سربازان نجات داد و به بیمارستان فارابی رساند، ولی مأموران به تن مجروح برادرم هم رحم نکردند و سر تخت ایشان آمدند و قصد بردن او را از روی تخت بیمارستان داشتند که با دخالت کارکنان بیمارستان از بردن او صرف‌نظر کردند. شهید ناصر در این آزمایش الهی چشم راست خود را از دست داد و مجبور شد از چشم مصنوعی استفاده کند.

بعد از جانبازی چه فعالیت‌هایی انجام می‌دادند؟

ناصر بعد از جانبازی حالت‌های معنوی خاصی پیدا کرده بود. می‌توانم بگویم زنده بودنش برای ادامه مسیری که انتخاب کرده بود مفید واقع شد. مدتی به صورت فی سبیل الله در جمع معلولان و جانبازان انقلاب به تدریس زبان اشتغال داشت. حتی ما هم خبر نداشتیم که به جانبازها زبان یاد می‌دهد. بعدها بر حسب اتفاق متوجه شدیم چه کارهایی انجام می‌داد.

شغل برادرتان چه بود؟

شهید کارمند وزارت امور خارجه و عضو انجمن اسلامی آنجا بود. طی مدت کوتاهی که آنجا مشغول بود آنچنان مدیران و کارمندان و همکارانش شیفته اخلاق و کردار و رفتار پسندیده او شده بودند که جای خاصی در دل آنها داشت. بعد از انقلاب هم برادرم از طریق بسیج وزارت خارجه به جبهه رفت و به شهادت رسید.

شکوفه زمانی

شهید محمدحسین بدخشان ظهوری قبل از پیروزی انقلاب در تظاهرات علیه رژیم طاغوت شرکت می‌کرد. در یکی از همین راهپیمایی‌ها در آذر ۱۳۵۷ گلوله‌ای به چشم راستش اصابت کرد و جانباز شد. او که کارمند وزارت خارجه بود و به گفته خواهرش سکینه بدخشان ظهوری به برخی زبان‌های خارجی تسلط داشت، در حادثه منجر به جانبازی، چشمش را کاملاً از دست داد و از چشم مصنوعی استفاده می‌کرد، اما هیچ وقت دست از مبارزه نکشید. او قبل از رفتن به جبهه، زبان خارجه را به جانبازان انقلاب به صورت رایگان تدریس می‌کرد. خواهر شهید می‌گوید: «فعالیت‌های برادرم در بسیج مسجد محل و در بسیج محل کار (وزارت امور خارجه) بسیار بود و از طریق بسیج به جبهه اعزام شد تا اینکه در ۱۵ مهر ۱۳۶۱ در عملیات مسلم بن عقیل به شهادت رسید.»

چه زمانی به جبهه رفتند و در چه عملیاتی حضور پیدا کرده بودند؟

اولین بار در ۷ اسفند ۱۳۶۰ راهی جبهه‌ها شد و در عملیات فتح المبین، الی بیت المقدس، رمضان و عملیات مسلم بن عقیل شرکت کرد. البته در تمام این اوقات به علت توانایی‌هایش از او در مسئولیت‌هایی مثل مسئول دسته، فرمانده گروهان و مسئول گردان استفاده می‌شد. به عنوان نیروی خط شکن معروف شده بود. آن روزها چهره برادرم طوری شده بود که هر کس او را می‌دید متوجه می‌شد ماندنی نیست. ناصر چند روز قبل از شهادتش تلفنی با خانواده تماس گرفت و سفارش‌ها و وصیت‌هایی کرد. حتی از همه حلالیت طلبید. صحبت و حالاتش کاملاً معلوم بود مدت زیادی طاقتش به سر آمده و انتظار شهادت را می‌کشد. دیگر تحمل ماندن در این دنیای مادی را نداشت و سرانجام در دومین مرحله عملیات مسلم بن عقیل در حالی که فرماندهی گروهانی را در منطقه سومار و ارتفات مندلی بر عهده داشت، در پانزدهم مهر ۱۳۶۱ به شهادت رسید.

شهادت‌شان چطور رقم خورد؟

همرزمان ناصر این‌طور تعریف کردند که در عملیات مسلم بن عقیل برادرم به سمت دشمن می‌رود و نارنجکی را به طرف آنان پرتاب می‌کند. بر اثر انفجار نارنجک تعدادی از نفرات دشمن از بین می‌روند، اما هنگامی که ناصر می‌خواست به سنگر برگردد، نارنجکی از سمت دشمن به طرف ایشان پرتاب می‌شود که از پشت سر ترکش به او می‌خورد و به شهادت می‌رسد. بعد از شهادت ناصر، برادر کوچک‌ترمان عباس که او هم رزمنده و با دوستان برادرم در ارتباط بود، متوجه شهادت او می‌شود. سر سفره شام بودیم که عباس نیامد. من احساس کردم شرایط خانه کمی غیر عادی است و مشکوک شدم. عباس هم دم در منزل تا صبح با دوستان شهید در کوچه در حال رفت و آمد بودند. ظاهراً داشتند برنامه‌ریزی می‌کردند که چطور خبر شهادت را به اطلاع اعضای خانواده برسانند. اذان صبح عباس مرا بیدار کرد و گفت بیا حیاط با تو کار دارم. من را در آشپزخانه که گوشه حیاط بود برد و در را بست و آنجا به من اطلاع داد ناصر شهید شده است. وقتی دید من دارم گریه و زاری می‌کنم، جلوی دهانم را گرفت که صدا بیرون نرود. به من گفت ما باید فکری کنیم که چگونه این خبر را به پدر و مادر بدهیم. بعد از یک ساعت دیدم همسایه‌ها همه در جریان خبر شهادت قرار گرفتند و بعد از طلوع خورشید یکی یکی منزل ما می‌آیند. هر کس چیزی می‌گفت. صحبت‌ها از مجروح شدن ناصر شروع تا کم‌کم خبر شهادت گفته شد و چند ساعت بعد پیکر برادرم را به خانه آوردند که در محله تشییع شود. آن موقع خیلی شرایط برای همه ما سخت گذشت. به خصوص برای پدر و مادرم که هفت سال قبل هم داغ برادر بزرگ‌ترمان را دیده بودند و دوباره با شهادت ناصر، فرزند دیگرشان را از دست دادند. خدا خیلی کمک‌مان کرد و با صبری که به پدر و مادر و ما داد، توانستیم این مصیبت را تحمل کنیم.

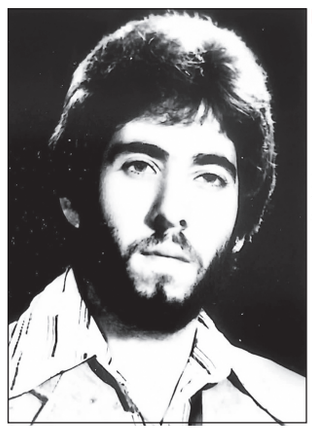

شهید محمدحسین بدخشان ظهوری

> آذر ۵۷ ناصر در یک تظاهرات ضد رژیم شاه شرکت کرده بود که ناگهان گلوله‌ای به چشمش اصابت می‌کند. تقدیر الهی بود که یکی از دوستانش او را در آن موقعیت دید و بدن مجروحش را از دست سربازان نجات داد و به بیمارستان فارابی رساند، ولی مأموران به تن مجروح برادرم هم رحم نکردند و می‌خواستند او را از بیمارستان ببرند...

> در عملیات مسلم بن عقیل، برادرم به سمت دشمن می‌رود و نارنجکی را به طرف آنان پرتاب می‌کند. بر اثر انفجار نارنجک تعدادی از نفرات دشمن از بین می‌روند، اما هنگامی که ناصر می‌خواست به سنگر برگردد، نارنجکی از سمت دشمن به طرف ایشان پرتاب می‌شود که از پشت سر ترکش به او می‌خورد و به شهادت می‌رسد

شهید وصیتنامه‌ای هم داشتند؟

بله، ناصر وصیتنامه بسیار طولانی برای تمام اعضای خانواده در تاریخ دوم مهر ۱۳۶۱ نوشته بود. در بخشی از وصیتنامه‌اش چند نکته درباره وصف شهادت و شهید بیان کرده بود: «پیغمبر (ص) می‌فرماید: هیچ قطره‌ای در مقیاس حقیقت و نزد خدا از قطره خونی که در راه خدا ریخته شود بهتر نیست. شهادت تزریق خون است بر پیکر اجتماع. این شهدا هستند که بر پیکر اجتماع و در رگ‌های اجتماع و خاصه اجتماعاتی که دچار کم خونی هستند خون جدیدی وارد می‌کنند. اسلام همیشه نیازمند شهید است. شهادت عملی آگاهانه و اختیاری است و در راه هدفی مقدس است. شهادت از نظر اسلام و از جنبه فردی، یعنی برای شخص شهید یک موفقیت و آرزوست. شهادت عالی‌ترین عدد تکامل است.»

چه خاطراتی از برادرتان دارید؟

یادم است اولین باری که ناصر به جبهه رفته بود وقتی برای مرخصی آمد، من شب‌ها برای خواب برای همه تشک پهن می‌کردم. دیدم برادرم تشک خودش را کنار زد و روی فرش خوابید. وقتی علت کارش را پرسیدم گفت شما نمی‌دانید در جبهه‌ها رزمندگان با چه شرایطی زندگی می‌کنند. آنها روی سنگ و کلوخ‌ها می‌خوابند. توقع دارید ما در خانه در جای گرم و نرم بخوابیم. من این‌طوری راحت‌ترم و نیازی به تشک ندارم.

عباس برادر کوچکم می‌گفت ناصر وقتی یک هفته قبل از شهادتش تلفنی با ما تماس گرفت و صحبت کرد از من خواست پیشش بروم. گفت اینجا خبری نیست، ولی سعی کن بیایی و چند روزی پیش من بمانی و بعد برگردی. غافل از اینکه به شهید الهام شده بود و می‌دانست بعد از یک هفته عملیاتی در راه است و در آن عملیات به شهادت می‌رسد. می‌خواست عباس را ببیند و وصیت‌هایش را به او بگوید.

عباس قبل از عملیات مسلم بن عقیل مدتی به جبهه رفته و همانجا ناصر را دیده بود. تعریف می‌کرد با توجه به فضای معنوی که در جبهه بود چهره ناصر بسیار نورانی شده بود. همه بچه‌ها می‌دانستند و با شوخی و خنده به من می‌گفتند که جای برادرت دیگر در زمین نیست و در آسمان‌ها سیر می‌کند. عباس در ادامه می‌گفت یک شب که در جبهه دعای توسل برگزار شده بود هنگامی که ناصر برای رزمندگان صحبت کرد از همه آنها حلالیت طلبید. وقتی عباس از جبهه به تهران برمی‌گردد بعد از چند روز عملیات مسلم بن عقیل انجام و ناصر در آن عملیات شهید می‌شود. عباس می‌گفت من می‌دانستم با حال و هوایی که ناصر در جبهه داشت حتماً به شهادت می‌رسد.

خاطره

خاطراتی از تظاهرات انقلابی سیستان و بلوچستان در گفت‌وگو با یک رزمنده

مساجد زابل پر از مریدان حضرت امام بود

علیرضا محمدی

علی حسنی از رزمندگان دوران دفاع مقدس است که در سال ۵۷ مدتی در استان سیستان و بلوچستان حضور داشت. وی که برای کار به جنوب شرق کشور رفته بود، مدتی در زاهدان و سپس زابل ساکن و همانجا وارد جریان انقلاب شده و در راهپیمایی‌ها شرکت کرده بود. حسنی خاطراتی از فعالیت‌های انقلابی در سیستان و بلوچستان دارد که با هم می‌خوانیم.

انقلاب در زاهدان

در بحبوحه مبارزات انقلابی، من مدتی به سیستان و بلوچستان رفتم و آنجا کار می‌کردم. از جمله شهرهایی که جو بسیار خوبی از حیث این فعالیت‌ها داشتند، زاهدان مرکز استان و همچنین شهر زابل بودند. شاید الان خیلی‌ها فکر کنند که استان‌های دور از مرکز مثل سیستان و بلوچستان خیلی فعال نبودند، اما بسیاری از شهرهای این خطه از کشورمان مثل زاهدان و زابل مانند دیگر شهرهای کشورمان ملتهب بودند. در زابل با تعدادی از بچه‌های مسجدی آنجا آشنا شدم. مساجد زابل پر از جوان‌های دوستدار حضرت امام بود. این بچه‌ها خیلی فعال بودند و مرتب در تظاهرات و سایر فعالیت‌های انقلابی شرکت می‌کردند. یک‌بار هم شنیدم که تعدادی از آن بچه‌ها به دست ساواک دستگیر شده‌اند، اما بعد از آزادی همچنان فعالیت می‌کردند و من هم با آنها همراه می‌شدم.

شهید حسینی طباطبایی

در سیستان تعداد شیعه‌ها زیادتر بود و جو انقلابی آنجا معمولاً شامل برادران و خواهران شیعه مذهب بود. در بلوچستان هم اهل سنت زیاد بودند و آنها هم فعالیت‌های خوبی داشتند، اما یکی از وجوه بارز فعالیت‌های انقلابی در سیستان و بلوچستان وجود روحانیون والامقامی مثل آیت‌الله شهید سیدمحمدتقی حسینی طباطبایی بود که ایشان بعد از پیروزی انقلاب و در ماجرای هفتم تیر به شهادت رسیدند. شهید طباطبایی با برخی از انقلابی‌های معروف مثل شهید اندرزگو، آیت‌الله ری‌شهری، آیت‌الله خزعلی و حتی مقام معظم رهبری ارتباط داشتند و در کل مرجعی برای جوان‌های انقلابی به شمار می‌رفتند. حتماً می‌دانید که مقام معظم رهبری زمان شاه مدتی به سیستان و بلوچستان تبعید شده بودند. نفس حضور ایشان در آن خطه هم دلیل دیگری بود که باعث شده بود جو انقلابی در این استان تقویت شود. با تبعید چهره‌هایی مثل حضرت آقا به سیستان و بلوچستان، شهید آیت‌الله حسینی طباطبایی از این چهره‌های شاخص تبعیدی حمایت می‌کردند و به تبع آن جوان‌ترها هم وارد حلقه یاران حضرت امام می‌شدند و از وجود آنها بهره می‌بردند.

آیت‌الله شهید حسینی طباطبایی پرچمدار انقلاب در سیستان و بلوچستان بود

> در زابل با تعدادی از بچه‌های مسجدی آنجا آشنا شدم. این بچه‌ها خیلی در بحث انقلاب فعال بودند و مرتب در تظاهرات و سایر فعالیت‌های انقلابی شرکت می‌کردند. یک‌بار شنیدم که تعدادی از آن بچه‌ها به دست ساواک دستگیر شده‌اند، اما بعد از آزادی همچنان فعالیت می‌کردند و من هم با آنها همراه می‌شدم

راهپیمایی در زابل

یک بار در زابل که هنوز هم مردمش از مدافعان سرسخت نظام اسلامی هستند، یک راهپیمایی بزرگی ترتیب داده شد. من هم توفیق داشتم در این تظاهرات بزرگ شرکت کنم. خیلی از نوجوان‌ها از مدارس آمده بودند تا در این راهپیمایی شرکت کنند. آیت‌الله حسینی طباطبایی هم به میدان آمده و حضورش باعث شده بود تا مردم به صف انقلابی‌ها بپیوندند و راهپیمایی شلوغ‌تر شود. آن روز یک روز خاص در تاریخ زابل و انقلاب در استان سیستان و بلوچستان بود. بعد از پیروزی انقلاب من به کاشان برگشتم و بعد هم برای کاری به تهران رفتم و عضو سپاه تهران شدم. مدتی هم از طریق لشکر ۱۰ و ۲۷ به جبهه رفتم، اما هر از گاهی که به رزمنده‌های کرمانی و سیستان و بلوچستانی برخورد می‌کردم، سراغ دوستان قدیمی‌ام در دوران انقلاب را می‌گرفتم و بعضی از این دوستان را هم در جبهه‌ها پیدا کردم و با هم یاد گذشته را تازه کردیم.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۲۳۷

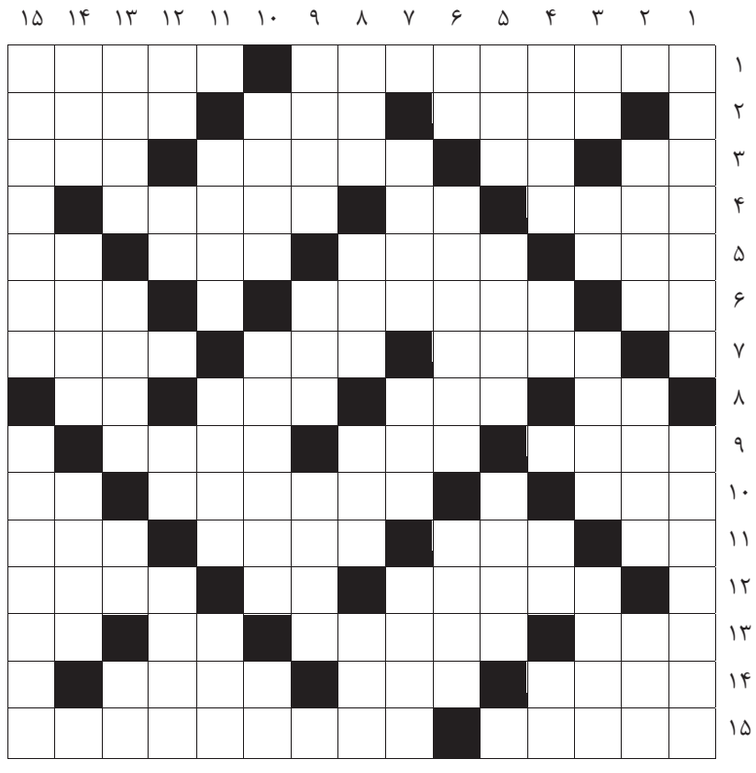

از راست به چپ

■ ۱-از آثار جک لندن-روشنایی ماه ■ ۲-جوش جوانی صورت-گودال-متاع ■ ۳-پر حرفی-او-از گل‌های بهاری-آواز نرم ■ ۴-مملکت-تلخ-صندلی دندانپزشکی ■ ۵-مرد یخی هیمالیا-شاه مغولی-نهر-ویتامین انعقاد خون ■ ۶-همراه ناله-صدای یکنواخت ساعت-میوه تلفنی ■ ۷-شاعر ایرانی ملقب به خاتم‌الشعرا-پایتخت سوئیس-نام چند شاه فرانسوی ■ ۸-روی رودخانه می‌بندند-سگ بیمار-پول فلزی-بالای فرنگی ■ ۹-از نمازهای واجب-تاراج و غارت-سیم و کابل ■ ۱۰-خوک-از مرکبات-نماد لاغری ■ ۱۱-رساله دکتری-نوعی قایق-خواربار فروش-قسمت خارجی ساختمان ■ ۱۲-کارگردان «بن‌هور»-عمو-ریشه‌ها و پایه‌ها ■ ۱۳-زادگاه حضرت ابراهیم-زاورا-باب-راندن مزاحم ■ ۱۴-دیوارش بلند است-فراموشی-شاه کمیاب ■ ۱۵-دستور پزشک-گناهی که تباه¬کننده بخشش خداوند است

از بالا به پایین

■ ۱-پس از اسکندر اداره امور ایران به دست این سلسله افتاد-رفع خستگی ■ ۲-واحد شمارش کمربند-معمولاً همراه سیب‌زمینی می‌فروشند-همراه هاج ■ ۳-حرف انتخاب-حرف پیروزی-آدمکش-پایتخت فلزی اروپا ■ ۴-مجموعه اشیا و اثاثیه در صحنه نمایش و مانند آن-حرف فاصله-از نت‌های موسیقی-حرف خطاب ■ ۵-ناکس-نوعی غذای ایرانی-زاج سیاه ■ ۶-عدد منفی-مرغان خانگی-رنگارنگ ■ ۷-فنی در کشتی-گرو گذاشتن-از شهرهای استان سیستان و بلوچستان ■ ۸-نام دلون-دندان نیش-واحد شمارش مغازه-زمین پرآب و علف ■ ۹-نفی کننده-جزیره زادگاه ناپلئون-نامه ■ ۱۰-زنده شدن مردگان-رکورددار بازی در تیم ملی فوتبال ایران-بوی رطوبت ■ ۱۱-تاکنون-وزیر دفاع مستعفی امریکا-درجه ای در رشته های رزمی ■ ۱۲-مدافع فوتبال-دست و سلطه-حرف دهن کجی-کشوری در غرب آسیا ■ ۱۳-شیرینی میوه‌ای-سوغات زلزله-کلام معتبر-خدای خورشید مصریان ■ ۱۴-سرند-نماهنگ-جلوه و ظاهر ■ ۱۵-سانسور-زادگاه اقبال لاهوری

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

		۵	۸		۶	۷		
	۶	۸	۲					
								۴
			۴		۷			
						۸		۵
۱	۲							
				۲			۱	
۸	۹			۶			۷	
		۶		۳				

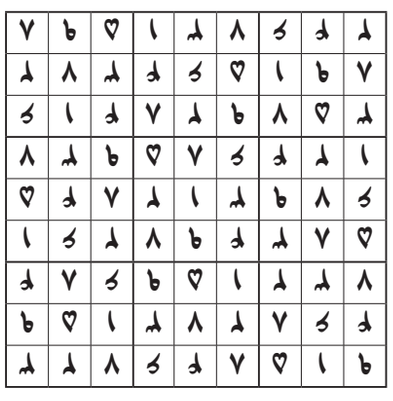

جدول کلمات متقاطع
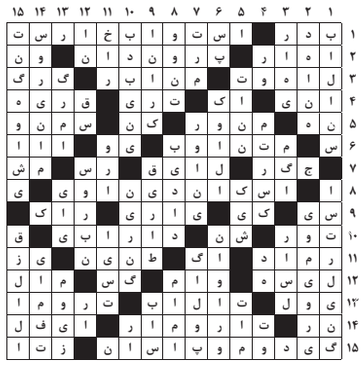
پاسخ جدول شماره ۷۲۳۶